

آشنائی با موسیقیدانان بزرگ

جهان

ولفگانگ آمادئوس موتسارت



* پیش‌بینی شوبرت: موتسارت بزرگترین آهنگسازی خواهد شد که در دنیا وجود داشته است.

* پدر موتسارت او را از گزند تأثیرات مضر حفظ کرد و واداشت همه‌ی نیروی خودش را بر خلاقیت هنری‌اش متمرکز کند.

* دوستی موتسارت و هایدن تأثیر مثبتی در کار هر دوی آنان داشت. بزرگترین آثار هر دو استاد پس از این دوستی نوشته شده است.

* اولین اجرای «نی سحرآمیز» با بی‌توجهی شنوندگان روبه‌رو شد. موتسارت که پیانومی‌نواخت، از سرجایش باشد و تلاش دوستانش برای آرام کردن او به جایی نرسید.



در شماره‌های گذشته «فصلنامه‌ی هنر» مقاله‌هایی به شناخت موسیقی اختصاص داده شد. در هر شماره، به معرفی یکی از مکاتب سرشناس موسیقی جهان پرداختیم و در یکی از شماره‌های پیشین، زندگینامه‌ی یکی از بزرگترین نوابغ موسیقی، یوهان سباستیان باخ، را عرضه کردیم. در این شماره، با زندگی یکی از موسیقی‌دانان بزرگ دیگر - ولفگانگ آمادئوس موتسارت - آشنا می‌شویم. در شماره‌های آینده، به همین روال، به زندگی آهنگسازان بزرگی که هر یک در روند تاریخ موسیقی تأثیر ماندگار گذاشته‌اند خواهیم پرداخت.

ولفگانگ آمادئوس موتسارت در

۲۷ ژانویه‌ی ۱۷۵۶ در سالزبرگ متولد شد. پدرش لئوپولد موتسارت، فرزند صحافی بود از اهالی آلزبرگ. لئوپولد در سال ۱۷۶۲ نوازنده‌ی بارگاه اسقف اعظم سالزبرگ شد، اما گذشته از اشتغالاتی که در این سمت و در کلیسای مترو پولیتن داشت، به تعلیم ویولن و تصنیف موسیقی می‌پرداخت. حاصل ازدواج او با ماریا آنسپرتل، دختر اسقف سابق سالزبرگ، هفت فرزند بود که از آن میان تنها یک دختر - ماریا آنا - و یک پسر - ولفگانگ گوتلیب - زنده ماندند. بعدها، او بتدریج کار تعلیم ویولن و تصنیف موسیقی را کنار گذاشت و همه‌ی وقتش را وقف اشتغالات بارگاه اسقف و تعلیم و تربیت فرزنداناش کرد.

دختر هفت‌ساله بود که پدرش تعلیم پیانورا به او آغاز کرد. در آن زمان، پسر سه‌ساله بود و بزودی استعداد خارق‌العاده‌ای از خودش نشان داد. او از همان کودکی بیشتر وقتش را سر پیانو

می‌گذراند؛ با شستی‌ها و رومی رفت و از صدای گوشنواز پیانولذت می‌برد. از چهارسالگی، پدرش به تفنن قطعه‌هایی به او یاد می‌داد. این پسر با استعداد یک قطعه را به آسانی، ظرف یک ساعت، و یک «مینوئه» را ظرف نیم ساعت فرا می‌گرفت، به طوری که می‌توانست آن را بدون اشتباه و با لطافت بسیار بنوازد. او آن‌چنان پیشرفتی کرد که در پنج‌سالگی، خود قطعات کوچکی تصنیف می‌کرد: آنها را برای پدرش می‌نواخت و پدرش آنها را می‌نوشت. شش‌ساله بود که با خانواده - پدر، مادر و خواهرش - برای اولین بار به مونیخ سفر کرد و آنجا، دو فرزند در حضور شهردار برنامه‌ای اجرا کردند. سه هفته آنجا ماندند و به سالزبرگ برگشتند.

این دو فرزند با گذشت زمان در کار نواختن پیانو تبخیر بیشتری می‌یافتند. خانواده‌ی موتسارت، در سپتامبر ۱۷۶۲، از طریق پاساویو لیتنس به وین رفتند و چند روز پس از اقامت در آن شهر، این دو فرزند به دربار راه یافتند و بیش از سه ساعت در حضور امپراتور و همسرش و آرکدوک‌های عالی‌مقام و همسرانشان هنرنمایی کردند. در این مجلس، امپراتور فرانسویس به پسر گفت: «با همه‌ی انگشتها نواختن چندان هنری نیست.» پسر آنگاه با یک انگشت شروع به نواختن کرد و مهارت زیادی از خودش نشان داد. خانواده‌ی موتسارت سفر کوتاهی به پربسبرگ کردند و در ژانویه‌ی ۱۷۶۳ به سالزبرگ برگشتند. در ژوئن ۱۷۶۳، مسافرت‌هایی به شهرهای مونیخ، آگسبرگ، اولم، لودویگسبرگ، شوتزینگن، هایدلبرگ، مانهایم،



موتسارت در دوازده سالگی

ماینز، فرانکفورت، بن، کلن، لیژ، تیلموند، بروکسل و پاریس داشتند.

در مونیخ، بچه‌ها بار دیگر در حضور فرماندار برنامه اجرا کردند. آنجا، ولفگانگ یک کنسرتوی و یولون هم اجرا کرد. آنان در منزل دوک کلمان هم برنامه اجرا کردند. در اگزبرگ، دو کنسرت دادند. در هایدلبرگ، ولفگانگ در کلیسای «روح القدس» ارگ نواخت. در مانهایم، برای فرماندار پالاتین برنامه اجرا کردند. در فرانکفورت، چهار کنسرت دادند. در ماینز، دو کنسرت دادند. فرماندار بیمار بود و به این جهت نتوانستند برای او برنامه‌ای اجرا کنند. در گوبلنز، در منزل فرماندار برنامه اجرا کردند. به کلن که رسیدند، فرماندار در وستفالیایا بود و این بود که نتوانستند برای او برنامه‌ای اجرا کنند. در بروکسل یک کنسرت دادند. در شهرهای دیگر، به گشت و گذار و تفریح پرداختند.

در ورسای، برای خانواده‌ی سلطنتی برنامه اجرا کردند. ولفگانگ، همچنین، در دربار ورسای ارگ نواخت و مورد تقدیر فراوان قرار گرفت. بیست و یک هفته در پاریس اقامت کردند و دو کنسرت در یک تالار خصوصی برگزار کردند. در پاریس بود که ولفگانگ اولین آثارش را نوشت. اولین اثرش را به مادام ویکتوار، دومین دختر پادشاه، تقدیم کرد و دومین اثرش را به کنستس تسه. او آن زمان هفت ساله بود.

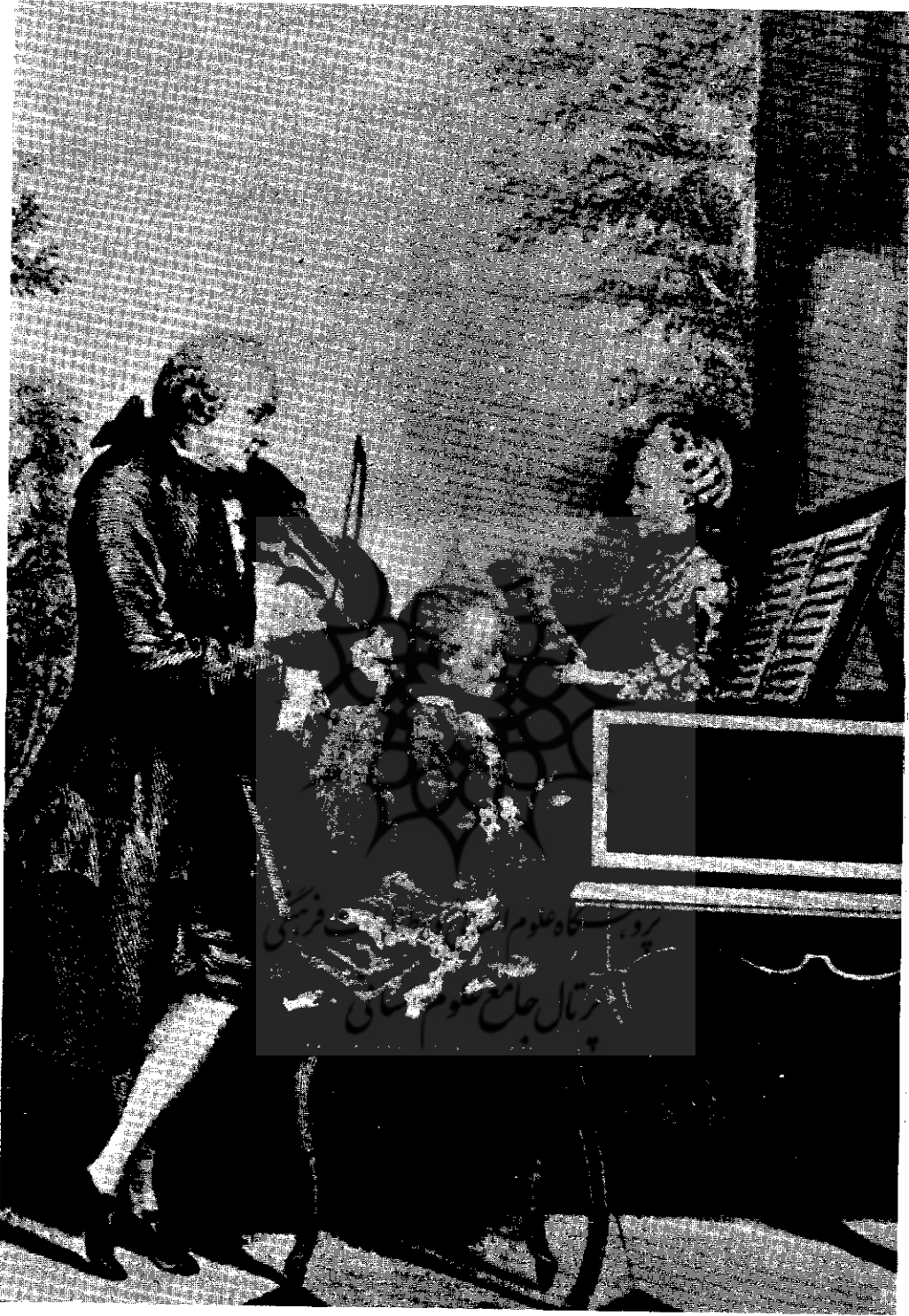
خانواده‌ی موتسارت در آوریل ۱۷۶۴ به انگلستان عزیمت کردند و بچه‌ها برای پادشاه و

ملکه برنامه اجرا کردند. ولفگانگ با ارگ پادشاه به نواختن پرداخت و همه متفق القول بودند که ارگ را از پیانو هم بهتر می‌نوازد. در ژوئن، یک برنامه‌ی خصوصی اجرا کردند. در اوت، یک خانه‌ی ویلایی در چلسی، در خارج از شهر لندن، اجاره کردند تا پدر که از یک بیماری حلقوی خطرناک رنج می‌برد، بتواند جای مناسبی برای استراحت داشته باشد. این بیماری پدر را تا آستانه‌ی مرگ کشانید. بیماری پدر برنامه‌های بچه‌ها را موقتاً متوقف کرد. پس از دو ماه بهبود یافت و خانواده به لندن بازگشتند. در لندن، ولفگانگ ۶ سونات پیانو تصنیف کرد و آنها را به ملکه تقدیم داشت. آن زمان هشت ساله بود.

در پاریس و لندن، آثار مختلفی از باخ، هندل و استادان دیگر جلوی ولفگانگ می‌گذاشتند و او همه‌ی آنها را با یک نگاه اجرا می‌کرد، و با چنان مهارتی که همه را به شگفتی وامی داشت.

در سپتامبر ۱۷۶۵، خانواده‌ی موتسارت به لاهه رفتند. آنجا خواهر ولفگانگ بسختی بیمار شد و ولفگانگ پدرش بدون او برنامه‌هایی اجرا کردند. همین که خواهرش اندکی بهبود یافت، خود ولفگانگ بیمار شد و چهار هفته در بستر ماند. پس از بهبودی، ۶ سونات پیانو تصنیف کرد و آنها را به پرنسس ناساویلبرگ تقدیم داشت، آن زمان، نه ساله بود.

پس از چهارماه که بچه‌ها کاملاً بهبود یافتند، خانواده‌ی موتسارت به آمستردام عزیمت کردند و یک ماه آنجا ماندگار شدند. در لاهه،



موتسارت هفت ساله همراه با خواهر و پدرش

ولفگانگ دو سلسله واریاسیون برای پیانو و چند آریا برای پرنسس تصنیف کرد. بچه‌ها اغلب در حضور پرنسس برنامه اجرا می‌کردند. پنج هفته در لاهه ماندند و بعد، از طریق هارلم به آمستردام، روتردام، آنتورپ، بروکسل و پاریس عزیمت کردند.

در مدت اقامتشان در پاریس، بچه‌ها دوبار در ورسای برنامه داشتند. دوماه در پاریس ماندند. در ژوئیه‌ی ۱۷۶۶، پاریس را ترک کردند و به دیژون، لیون، ژنو، لوسان، برن، زوریخ، شافهاوزن و مونیخ رفتند. در مونیخ، فرماندار در منزل خودش آوازی برای آنها خواند و از ولفگانگ خواست که آن را پیاده اجرا کند. او این کار را بدون استفاده از پیانویا و یولن انجام داد. و بعد، آن را با پیانو اجرا کرد و چنان مهارتی از خودش نشان داد که فرماندار و همه‌ی حاضران شگفت زده شدند.

خانواده‌ی موتسارت در نوامبر ۱۷۶۶، پس از یک مسافرت سه‌سال و نیمه، به سالزبرگ بازگشتند.

در سپتامبر ۱۷۶۷، خانواده‌ی موتسارت به مناسبت جشنهایی که به افتخار ازدواج آرکدوشس ژوزفا با پادشاه ناپل برگزار می‌شد، به وین عزیمت کردند. در اثنای رسیدن آنان به آن شهر، آرکدوشس مرد. سوگواری برای مرگ او آغاز شد و آنان تصمیم گرفتند که همان زمان شهر را ترک کنند، اما چون امپراتور علاقه‌ی زیادی به دیدن آنان داشت، به آنان اجازه‌ی عزیمت داده نشد و معلوم هم نبود که او آنان را می‌پذیرد یا نه. همین که آرکدوشس الیزابت هم

به بستر بیماری افتاد، آنان دیگر تأمل را جایز ندانستند و به برون و اولموتز عزیمت کردند. در ژانویه‌ی ۱۷۶۸، به وین بازگشتند و در حضور امپراتور ژوزف برنامه اجرا کردند. در خانه‌ی سفیر روسیه هم، ولفگانگ و خواهرش کنسرت باشکوهی دادند. امپراتور از ولفگانگ دعوت کرد. اپرایی بسازد و با کلاوسن آن را اجرا کند. ولفگانگ اپرا را ساخت، ولی این اثر به علت مشکلاتی که وجود داشت به اجرا درنیامد. ولفگانگ توانست اپرت آلمانی اش — «باستیان و باستین» — را در یک تئاتر خصوصی اجرا کند. از طرف کلیسا به او سفارش ساختن یک «مس» و یک کنسرتوی ترومپت داده شد. این آثار در دسامبر ۱۷۶۸ با رهبری ولفگانگ و در حضور امپراتور اجرا شد. در دوران اقامتش در وین، ولفگانگ همچنین دو سمفونی تصنیف کرد.

پس از بازگشت به سالزبرگ، اسقف اعظم با اجرای اپرای او موافقت کرد و او را به سمت رهبر ارکستر منصوب داشت، البته بدون حقوق، ولفگانگ خودش را وقف کار کرد و دو «مس» یک «تدیوم» و یک «کاساسیون» ساخت.

پدرش تصمیم گرفت که موتسارت کوچک را به ایتالیا، سرزمین طلایی موسیقی و اپرا، ببرد. آنان در دسامبر ۱۷۶۹ سالزبرگ را ترک گفتند و به اینسبروک، رورتو، ورونا، میلان، لودی — اینجا بود که موتسارت اولین کوارتت خودش را ساخت —، بولونیا، رم، فلورانس و ناپل رفتند و در راه بازگشت، از بولونیا، میلان و ونیز گذشتند. در ورونا، یکی از سمفونی‌های او به اجرا درآمد و مورد تحسین فراوان قرار گرفت. در بولونیا،

استقبال درخشانی از آنان بعمل آمد. پدرش در نامه ای که در بولونیا نوشته است، می گوید: «هیچوقت ولفگانگ به این حد مورد تحسین قرار نگرفته بود.» و پیش بینی می کند که از این شهر که اقامتگاه هنرمندان و موسیقی دانان است، طبیعهی شهرت او سرخواهد زد و همه ی ایتالیا را فرا خواهد گرفت.

در فلورانس، آرکدوک لئوپولد که با آنان از وین سابقه ی آشنایی داشت، استقبال گرمی از آنان کرد. ولفگانگ در دربار با ناردینی و یولونیست همناواری داشت و همه ی مسائل بغرنجی را که مدیر موسیقی دربار در مقابل او نهاد، به تعبیر حاضران، «به آسانی آب خوردن»، حل کرد، در این شهر، او با هانزولی، استاد آوازی که در لندن ملاقات کرده بود، دیدار کرد و نیز با توماس لینلی، آهنگساز چهارده ساله، دوستی یافت. این دو هنرمند جوان در چند روزه ی اقامت موتسارت در آن شهر، از همدیگر جدا نمی شدند و با هم رقابت داشتند. جدایی بسیار سخت بود، ولی با این حال، آن دو هیچ گاه همدیگر را ندیدند: لینلی در ۱۷۷۸ غرق شد. بعدها، در وین، موتسارت از او یاد می کرد و از مرگ زودرس او اندوهناک بود. آن زمان، در سراسر ایتالیا، سخن از این دو نابغه ی جوان بود. موتسارت کوچولو و «توماسینو» - که آینده ی درخشانی برای هر دوی آنان پیش بینی می شد.

در رم، ولفگانگ برنامه های متعددی اجرا کرد و سه سمفونی و دو آریای سوپرانو ساخت. در ناپل، ولفگانگ و پدرش را به دربار دعوت نکردند، ولی استقبال گرمی از آنان شد.

ولفگانگ آنجا کنسرتی داد که مورد توجه شدید قرار گرفت و منفعت سرشاری هم داشت. هنگامی که در کنسرواتوار «پستا» در حال نواختن بود، شنوندگان از هنرنمایی او چنان شگفت زده شدند که تصور کردند جاذبه ی نواختن او بخاطر جادوی انگشتری ست که به انگشتش دارد. وقتی که انگشتر را درآورد، شگفتی همگان دیگر مرزی نمی شناخت.

در ژوئیه، به رم بازگشتند و پاپ دریک برنامه ی خصوصی، نشان افتخاری به او اعطا کرد. لئوپولد در نامه هایش توصیف می کند که نگهبانهای واتیکان به او و پسرش چه احترامی می گذاشتند: ولفگانگ را شاهزاده ای فرض کرده بودند و پدرش را آموزگار شاهزاده. اینک ولفگانگ به لقب «سینیور شوالیه آمادئو» مفتخر شده بود و پدرش اصرار داشت که این لقب را برای امضای آثارش به کاربرد. ولی ولفگانگ در بند ظاهر نبود و این عنوان را بزودی کنار گذاشت.

از رم به بولونیا رفتند و آنجا آکادمی فیلارمونیک پس از آزمایش او، به درجه ی «آهنگسازی» مفتخرش کرد. در حالی که یکی از شرایط این درجه در آن آکادمی داشتن حداقل بیست سال سن بود و ولفگانگ هنوز بیست ساله نبود. در ژوئن ۱۷۷۱، به او عنوان «رهبر ارکستر» داده شد.

موفقیت موتسارت جوان در ایتالیا سبب شد که دو سفارش به او داده شود: یکی از میلان برای اپرایی به مناسبت کارناوال ۱۷۷۳ و دیگری از طرف ماریاترزا برای یک سرناتای نمایشی به



تئوری و مونتسارت

مناسبت مراسم ازدواج آرکدوک فردیناند که قرار بود در اکتبر برگزار شود.

ولفگانگ و پدرش در مارس ۱۷۷۱ به سالزبرگ برگشتند و فقط پنج ماه آنجا ماندند، اما در همین مدت کوتاه، ولفگانگ اوراتوریوی ناتمامی را که در دست داشت تکمیل کرد و چهار سمفونی، یک سرود مذهبی و چند اثر کامل و ناتمام دیگر تصنیف کرد. پدر و پسر در اوت ۱۷۷۱، مجدداً عازم میلان شدند.

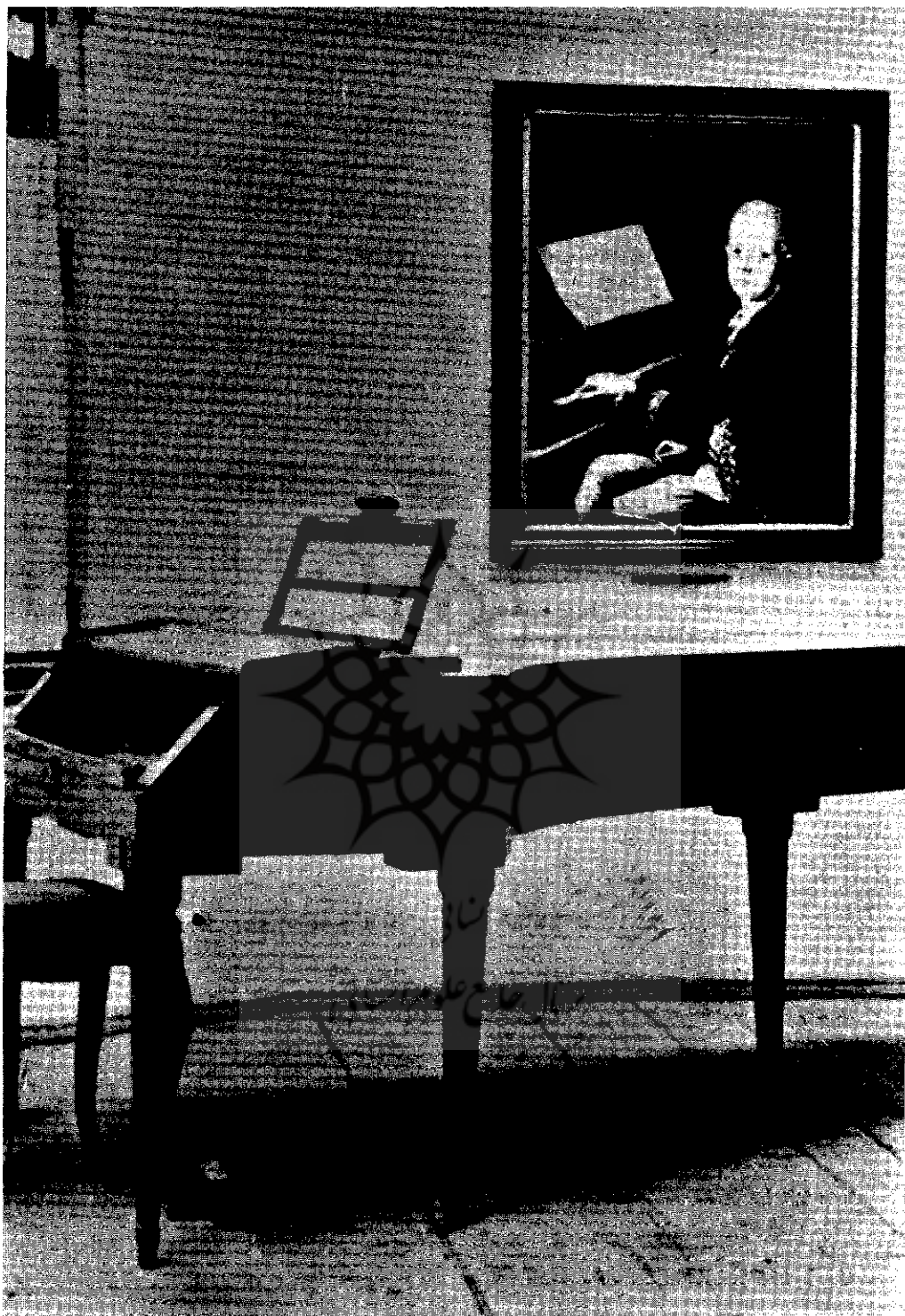
متن سرناتا تا پایان این ماه حاضر نبود. ولفگانگ آن را در عرض چند هفته تکمیل کرد. کاری که فقط با سرعت عمل فوق العاده امکان پذیر بود. سرناتای موتسارت، به نام «اسکانیو در آلبا» در اکتبر با موفقیت اجرا شد. ماریا ترزا، گذشته از دستمزد، ساعت مطالی با دوره‌ی الماس به او هدیه کرد. موتسارت پس از این اپرا، دو سمفونی و یک دیورتیمنتو ساخت.

پدر و پسر در دسامبر به شهر خودشان برگشتند. در آخرین روز سال، ولفگانگ سمفونی دیگری ساخت و پس از آن بسختی بیمار شد. از فوریه تا اکتبر سال ۱۷۷۲، موتسارت هفت سمفونی، چهار دیورتیمنتو و چند اثر دیگر تصنیف کرد.

پدر و پسر در اکتبر ۱۷۷۲، بار دیگر عازم میلان شدند و در مارس ۱۷۷۳ به سالزبرگ برگشتند. ولفگانگ که در این زمان سخت تحت تأثیر هنر ایتالیا بود، پنج سمفونی، یک دیورتیمنتو برای سازهای بادی، یک کنسرتو برای دو ویولن و یک مس که در آن هیچ صدای سولویی بکار گرفته نمی شد، تصنیف کرد.

در تابستان ۱۷۷۳، آن دو سفری به وین کردند که چندان موفقیت آمیز نبود، اما تأثیر مهمی بر کار موتسارت داشت. یک بار دیگر با موسیقی آلمان ارتباط برقرار می کرد. در این شهر، با چند کوارتت از هاییدن آشنا شد. احتمالاً کوارتت های اپوس ۱۷ و اپوس ۲۰ که کوارتت های اپوس ۲۰ به نام کوارتت های «خویشید هم معروفند. خود موتسارت همیشه از هاییدن به عنوان استادش در این فرم از هنر موسیقی یاد می کرد و در ۶ کوارتتی که در ماه اوت نوشت، از کارهای هاییدن تأثیر پذیرفته است. در مدت اقامتش در وین، سرنادی نوشت و یک کنسرتوی ویولن اجرا کرد. «مس» در «دو» مازور در اوت در کلیسای ژزوئیت اجرا شد و مورد توجه فراوان قرار گرفت. آثار دیگر این دوره عبارتند از یک دیورتیمنتو و واریاسیون های پیانو.

بازگشت موتسارت به سالزبرگ، در اکتبر ۱۷۷۳، همزمان بود با اوج کار خلاقه‌ی او. پیش از پایان سال، یک سمفونی و یک کنسرتو تصنیف کرد و یک کوینتت زهی را که چند سال پیش نوشته بود، بازنویسی کرد و برای یک نمایشنامه‌ی حماسی میان پرده و آوازهای دسته جمعی ساخت، در ماه های اول سال ۱۷۷۴، چهار سمفونی ساخت. یک سونات برای دو پیانو، یک کنسرتوی باسون، دو «مس» در «فا» و «ر» «دیکسیت و مگنیفیکات»، اولین سونات پیانوی تک و «واریاسون های برای پیانو روی میثونه‌ی فینتر» متعلق به همین دوره‌ی انتقالی اند. سونات های پیانویی که در



سازبرگ، خاندی زادگاه مؤسسه

پاییز نوشتن فشان می دهند که موتسارت بکلی به سبک تازه‌ای گراییده است.

در دسامبر، پدر و پسر عازم مونیخ شدند و آنجا ولفگانگ مأموریت یافت که به مناسبت کارناوال ۱۷۷۵ اپرایی تصنیف کند. این اپرا در ژانویه ۱۷۷۵ با موفقیت اجرا شد. شوپرت پس از شنیدن آن، «نبوغ شگفت آور» آهنگساز آن را ستود و پیش‌بینی کرد که «موتسارت احتمالاً بزرگترین آهنگسازی خواهد شد که در دنیا وجود داشته است.»

سونات پیانو در «ر» هم که بخاطر آثار غیرمنتظره‌ی نفوذ موسیقی فرانسه قابل توجه است، در مونیخ نوشته شد.

پدر و پسر در مارس ۱۷۷۵ به سالزبرگ بازگشتند. تا پایان این سال، موتسارت دوآریا برای تنور، یک آریا برای سوپرانو، یک دیورتیمنتو، یک سرنا، یک سونات برای ارگ و سازهای زهی و چهار کنسرتوی و یولون ساخت. همه‌ی این آثار نمونه‌های بارزی از سبک جدید موتسارت بودند.

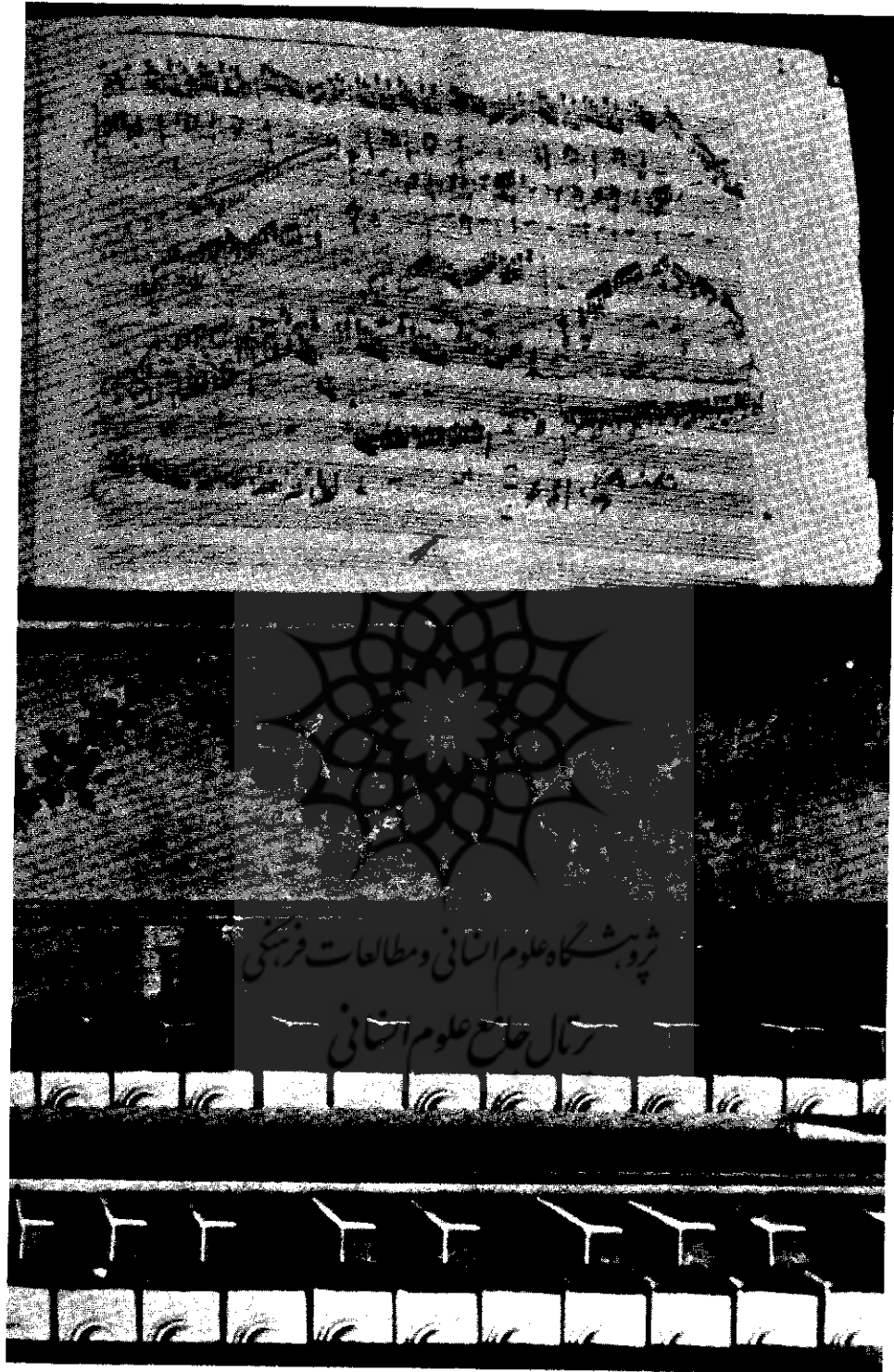
پیدااست که موتسارت بخاطر خوشایند پدرش با و یولن کار می کرده، چون او از نواختن و یولن خوشش نمی آمد. پدرش در نامه‌ای خطاب به او، در اکتبر ۱۷۷۷، می نویسد: «تونمی دانی که چقدر خوب و یولون می نوازی. فقط باید در مورد خودت انصاف بخرج بدهی و با شهامت روح و حرارت بنوازی، به طوری که انگار برترین و یولون نواز اروپا هستی.» و باز می نویسد: «من تردید دارم که تو از وقتی که به مونیخ رفته‌ای، دست به و یولن زده باشی. اگر اینطور باشد، من

خیلی متأسف خواهم شد».

همه‌ی سال ۱۷۷۶ و بیشتر سال بعد، به آرامی سپری شد و موتسارت آثار متعددی در این مدت خلق کرد. این دوره را می توان به سه بخش اصلی تقسیم کرد: اول، از ژانویه تا سپتامبر ۱۷۷۶ که موتسارت به اعتلای سبک جدیدش پرداخت؛ دوم، از اکتبر تا دسامبر که خودش را منحصراً وقف موسیقی مذهبی کرد؛ سوم از ژانویه تا سپتامبر ۱۷۷۷ که با آثار آهنگسازان گذشته آشنا شد و خودش را برای سفر به پاریس آماده کرد.

موتسارت حالا بیست و یک ساله بود. هنرمندی ماهر و آهنگسازی قدرتمند. پدرش او را آگاهانه آموزش داده بود و از همه‌ی تأثیرات مضر مصونش داشته بود و او را واداشته بود که همه‌ی نیروی خودش را روی خلاقیت هنری اش متمرکز کند. او آنچه باید در سالزبرگ یاد می گرفت یاد گرفته بود و حالا وقت آن بود که به جهان خارج برود و بگذارد زندگی کارش را بارورتر و کامل کند. زندگی در سالزبرگ، از مدت‌ها پیش، برای او غیرقابل تحمل شده بود. گذشته از چند دوست نزدیک، هیچکس را نداشت و در اجتماعات بندرت ظاهر می شد. هم خود او و هم پدرش نگران این وضعیت بودند و فکرمی کردند که کاری باید انجام دهند. پدر که هنوز جرئت نمی کرد پسرش را بتنهایی روانه‌ی سفر کند، تصمیم گرفت از اسقف اعظم اجازه بگیرد که هر دو یک سفر حرفه‌ای انجام دهند. این تقاضا مورد قبول واقع نشد. ولفگانگ که کاسه‌ی صبرش لبریز شده بود، تقاضای مرخصی داد.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله علم علوم انسانی

اسقف اعظم از این که ولفگانگ به مرخصی می‌رفت به خشم آمده بود، اما با تقاضای او موافقت کرد. در سپتامبر ۱۷۷۷، ولفگانگ و مادرش عازم سفر شدند. ولفگانگ از این که از آن شهر خارج شده بود به وجد آمده بود، هر چند جدایی از پدر و خواهرش برای او بسیار مشکل بود.

اولین شهری که در آن اقامت گزیدند، مونیخ بود. بعد، به آگزبرگ و مانهایم رفتند و در این شهر بیشتر از آنچه قرار بود ماندند. در این شهرها، موتسارت موفقیت چندانی بدست نیاورد. دوستانش پیشنهاد کردند به پاریس برود و در آنجا برنامه اجرا کند. اما موتسارت در آخرین لحظات بنا این پیشنهاد مخالفت کرد، چون دل به خواننده‌ی خوش صدای زیبایی به نام آلوئسیا ویر باخته بود که در کنسرتی با هنر فوق‌العاده اش او را سخت تحت تأثیر قرار داد. آلوئسیا به او اجازه داد که معلم آوازش باشد. موتسارت که از فقر خانواده‌ی آلوئسیا متأثر شده بود، تصمیم گرفت که او را با خودش به ایتالیا ببرد و ابرایی بنویسد که او در آن برای اولین بار ظاهر شود. خبر این پیشنهاد رمانتیک به گوش پدر رسید. پدر که این خبر سخت نگرانش کرده بود، همه‌ی تلاشش را بکار برد تا پسرش را از این کار منصرف کند. در نامه‌ای به پسر نوشت:

«به پاریس برو! و هر چه زودتر! خودت را در میان کسانی جا بده که برستی بزرگند! از پاریس نام انسانهای با استعداد در همه‌جای جهان زبانزد مردم خواهد شد!»

کشمکش دشواری برای موتسارت پیش آمده

بود. علاقه‌ی شدیدی که به پدرش داشت، او را بر سر عقل آورد و لحظه‌ی جدایی فرا رسید. پیش از عزیمت از مانهایم، چند کنسرت داد و اهالی مانهایم تازه فهمیدند که چه گوهر ذیقیمی را از دست می‌دهند. در مانهایم، دو آریای سوپرانو، یکی برای آلوئسیا ویر و دیگری برای دوروتئاوندلینگ، دو کنسرتوی فلوت، یک آندانتو برای فلوت، یک کوآرتت برای فلوت و سازهای زهی، هفت سونات برای پیانو و ویولن که در پاریس تکمیلشان کرد و دو سونات پیانو که اولین کارهای مهمش برای پیانوبشمار می‌رفت، تصنیف کرد. در تمام این آثار به آسانی می‌توان تأثیر مکتب مانهایم را مشاهده کرد.

در مارس ۱۷۷۸، مسافرها به پاریس وارد شدند. پیش‌بینی پدر به این زودی‌ها به تحقق نپیوست. این جوان آنطور که بیشتر مورد استقبال قرار می‌گرفت، جلب توجه نکرد. گلوک و پیچینی دنیای موسیقی را قبضه کرده بودند. موتسارت یک بار دیگر با پیچینی ملاقات کرد (بار اول، در ایتالیا همدیگر را دیده بودند)، ولی آندوهیچگاه چیزی بیش از دو آشنای معمولی نبودند. سمفونی «پاریس» یا «فرانسوی» در سه موومان یادگار همین سفر است.

در این میان، مادرش بشدت بیمار شد و در ماه ژوئیه در آغوش موتسارت درگذشت. او دیگر نمی‌توانست در پاریس بماند. در سپتامبر، پاریس را ترک کرد، اما برای رسیدن به زادگاهش، شتاب چندانی بخرج نداد. در استراسبورگ، سه کنسرت داد که مورد توجه فراوان قرار گرفت، اما منفعت اندکی برایش داشت. در نوامبر، عازم

مانه‌هایم شد تا خاطرات گذشته‌اش را تجدید کند. می‌گفت: «من مانه‌هایم را دوست دارم و مانه‌هایم هم مرا دوست دارد.» اقامت او در مانه‌هایم به طول انجامید و این تأخیر پدرش را که بخاطر غیبت او زیر بار قرض رفته بود، سخت نگران کرد. برای او نامه نوشت و خواست که بسرعت برگردد.

موتسارت در ژانویه ۱۷۷۹، در حالی که در سوگ مادرش بسر می‌برد، نخستین دلدادگی‌اش به ناکامی انجامیده بود و امیدهایش به یأس بدل شده بود، به شهر زادگاهش بازگشت. از او به گرمی استقبال شد و دوستان قدیمی‌اش دوره‌اش کردند. اما هیچ چیز نمی‌توانست مانع بسیزاری او از سالزبرگ بشود. حتی مقام «رهبر ارکستر» و «ارگ‌نواز کاتدرال» که به او تفویض شده بود، نمی‌توانست دلش را خوش کند.

در دوران اقامتش در سالزبرگ، در ۱۷۷۹ و ۱۷۸۰، دو «مس»، دو سمفونی، یک «اوورتور-سمفونی»، یک سرناده، یک دیورتیمنتو برای سازهای زهی و دو شیپور، یک کنسرتوی پیانو و سه سونات ارگ ساخت.

کار بعدی‌اش اپرایی بود که به مناسبت کارناوال ۱۷۸۱ تصنیف کرد. این اپرا «ایدومنتو»- در ژانویه ۱۷۸۱ در مونیخ به اجرا درآمد و با شور و حرارت فراوان مورد استقبال قرار گرفت. این موفقیت درخشان موقعیت موتسارت را به عنوان آهنگساز صحنه تثبیت کرد. در دوران اقامتش در مونیخ، دو کنسرت آریا برای سوپرانو، دو آواز با همراهی ماندولین، و یک

کوارتت برای ابوا و سازهای زهی ساخت.

در جریان جشنهای کارناوال، ناگهان نامه‌ای از جانب اسقف اعظم دریافت کرد که او را به نزد خود فراخوانده بود. اسقف اعظم آن زمان در وین بود و موتسارت، در مارس ۱۷۸۱ عازم وین شد. شهری که مقدر بود تا پایان عمرش، گذشته از چند سفر کوتاه، اقامتگاهش باشد.

در وین، موتسارت باید در خانه‌ی اسقف اعظم اقامت می‌گرفت و سرمیز خدمتکاران غذا می‌خورد. اسقف اعظم به او اجازه نمی‌داد در خانه‌ی دیگران برنامه‌ای اجرا کند یا کنسرت بدهد. در کنسرت‌های خصوصی منزل اسقف اعظم، بخوبی می‌درخشید، اما از وضعیتی که داشت بشدت دلخور بود و دیگر نمی‌توانست محدودیتی را که به او تحمیل می‌شد بپذیرد. فرصت مناسب بزودی پیش آمد. اسقف اعظم که از طرف اشراف وین و امپراتور ژوزف طرد شده بود، تصمیم گرفت وین را ترک کند. موتسارت زودتر از دیگران وین را ترک کرد و بار دیگر از اسقف اعظم تقاضای مرخصی کرد. در ژوئن، پس از یک برخورد لفظی شدید با اسقف اعظم و بی‌آنکه منتظر جواب تقاضای مرخصی‌اش بماند، از خدمت اسقف کناره گرفت. به پدرش نوشت: «من دیگر هیچ کاری با سالزبرگ ندارم و از اسقف اعظم بشدت متنفرم.»

تابستان بود. اشراف همگی به بیلاق می‌رفتند و برنامه‌ای در شهر اجرا نمی‌شد. تنها کاری که می‌ماند، تصنیف موسیقی بود و فرصت خوبی پیش آمده بود تا موتسارت برای اپراخانه‌ی





شپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آلمان که در ۱۷۷۸ تأسیس شده بود، اپرایی بنویسد. امپراتور از فکر او استقبال کرد و بزودی متن اپرایی برای او فرستاده شد.

آن روزها گلوک و کلماتنی شهرت زیادی داشتند. در زمستان همین سال بود که موتسارت برای نخستین بار با هایدن دیدار کرد. هایدن برای تدارک اجرای شش کوارتت اپوس ۳۳ خود به وین آمده بود و ملاقات او به یک دوستی ده ساله انجامید که با مرگ موتسارت پایان یافت. دوستی در کار هردوی آنها تأثیر مثبت داشت. اتفاقی نیست که بزرگترین آثار این هردو استاد پس از سال ۱۷۸۱ نوشته شده است. هایدن از موتسارت زبان لطیفتر، هارمونی غنی تر و تسلط بیشتری بر ارکستر را فرا گرفت؛ موتسارت از هایدن تنوع ساخت و بیان محکم و استواری را فرا گرفت که در آخرین سمفونی هایش بخوبی مشهود است.

از جمله آثاری که موتسارت پیش از اجرای اپرایش نوشت، می توان از چهار سونات و دو سلسله واریاسیون، دو سرناده برای سازهای بادی، سونات برای دو پیانو، پرلود و فوگ برای پیانودر «دو» و دو سلسله واریاسیون پیانو نام برد.

در همین احوال، پدرش نامه ای برای او فرستاد و از او خواست هرچه زودتر سرناده برای خانواده‌ی هافنر (اهل سالز برگ) تصنیف کند. این همان اثری است که بعدها موتسارت به سمفونی معروف در «ر» تبدیلش کرد. زمانی که به بازبینی آن نشست، بکلی از یادش برده بود و از این که آن را اثری چنین خوب یافته بود شگفت زده شده بود. در همان زمان، موتسارت

دست به کار تصنیف سرناده‌ی برای سازهای بادی در «دو» مینور بود که بعدها به «کوینتت زهی» تبدیل یافت و به همین اسم معروف شد.

موتسارت بار دیگر با خانواده‌ی و بر ارتباط برقرار کرد و شایع شد که قرار است با یکی از دختران این خانواده ازدواج کند. خبر به گوش پدر رسید و بشدت عصبانی شد. ولی موتسارت به او اطمینان داد که اصلاً نه این فکرها نیست. اما کمی بعد به پدرش نوشت. «بنظر من زندگی مجردی یک زندگی نیمه کاره است.» همه‌ی تلاشهای پدر برای انصراف او از این کاری ثمر ماند. در ماه اوت، یک ماه پس از اجرای اپرا، با کنستانس، دختر سوم خانواده‌ی ویر، ازدواج کرد. موتسارت گفته است: «به مجرد این که پیمان زناشویی بستیم، دست به گریه گذاشتیم؛ همه‌ی حضار، حتی خود کشیش، تحت تأثیر احساسات ما قرار گرفتند و گریستند.»

ازدواج موتسارت را به دردهای متعدد انداخت. زن او با همه‌ی خصوصیات خوبی که داشت، مدیر بسیار بدی بود و چون خود موتسارت هم طبعاً به امور مالی بی توجه بود، آن دو با مشکلات فراوانی روبه رو شدند. زوج جوان با کیسه‌ی تقریباً تهی زندگی مشترکشان را آغاز کردند و پس از شش ماه، دیگر چیزی برایشان باقی نمانده بود. دوستان نزدیکش حاضر بودند که به او کمک کنند، اما او بشدت خجالت می کشید و احساس حقارت می کرد. از روی اجبار، به کار تدریس پرداخت. شاگرد کم بود. بتدریج به کار کنسرت پرداخت و در خانه‌های اشراف برنامه اجرا کرد. امپراتور در برخی از



برنامه‌ها حضور داشت و از هنر او تمجید فراوان می‌کرد. اما سفارشهای جدید به او نمی‌رسید و موتسارت که از این یابست دلخور بود، تصمیم گرفت به لندن و پاریس سفر کند. در تدارک این سفر بود که پدرش او را از این کار منصرف کرد. تصور این که مرد تازه ازدواج کرده‌ای بدون پول به دور دنیا سرگردان شود، پدر را به وحشت انداخته بود. سرانجام زن و شوهر جوان، در ژوئیه ۱۷۸۳، به سالزبرگ رفتند.

پیش از ازدواج، موتسارت قول داده بود که اگر کنستانس را به زنی بگیرد، به افتخار او یک «مس» جدید از ساخته‌های خود را در سالزبرگ به اجرا درآورد. این اثر نزدیک به اتمام بود و باقی مانده‌ی آن با استفاده از «مس»های قدیمی تکمیل شد و این روایت بازبینی شده در ماه اوت در کلیسای سن پتر اجرا شد. خود کنستانس هم آواز سوپرانوی آن را می‌خواند.

موتسارت و همسرش در اکتبر سالزبرگ را ترک کردند. پدر در فوریه‌ی سال ۱۷۸۵ به وین آمد. از این که خانه و زندگی پدرش روبه‌راه بود و می‌دید که مسائل مالی موقتاً حل شده است، خوشحال شد. یک نوه هم پیدا کرده بود. با این که از پسر و همسرش چندان دل خوشی نداشت، از موفقیت‌های درخشان موتسارت، به عنوان یک هنرمند، لذت فراوان برد و با علاقه‌ی زیاد به اجرای آثار او گوش فرا داد. در آن زمان کنسرت‌های متعددی از آثار موتسارت اجرا می‌شد و این اجراها پدرش را به وجد می‌آورد.

پس از یک وقفه‌ی طولانی، موتسارت مجدداً به نوشتن برای صحنه روآورد و اپرای «عروسی

فیگارو» را ساخت. این اپرا اولین بار در مه ۱۷۸۶ اجرا شد. تأثیر از جمعیت انباشته بود و حاضران شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتند. این اپرا بارها به اجرا درآمد و همه‌ی اجراها با موفقیت همراه بود تا این که سرانجام امپراتور، بخاطر جهت‌گیری سیاسی متن اپرا، از اجرای آن جلوگیری کرد.

این همه موفقیت برای خود موتسارت منفعتی نداشت. او هنوز زندگی‌اش را با تدریس و نواختن در مجامع اشرافی تأمین می‌کرد. باز تصمیم گرفت به انگلستان برود و باز پدرش او را منصرف کرد. از او دعوت شد به پراگ برود و از نزدیک شاهد موفقیت درخشان «فیگارو» باشد که پس از اجرا در وین، بلافاصله در آن شهر به اجرا درآمده بود.

نخستین نامه‌ای که از پراگ فرستاده است تصویر روشنی از آنچه که آنجا مشاهده کرده به دست می‌دهد: «تنها موضوع مورد بحث در این شهر «فیگارو»ست؛ چیزی اجرا یا خوانده نمی‌شود مگر «فیگارو»؛ هیچکس به هیچ اپرایی نمی‌رود مگر «فیگارو»... «فیگاروی جاودانی!»

دو کنسرت هم آنجا اجرا کرد که هر دو بسیار موفق بود. در کنسرت اول، سمفونی جدیدش مورد ستایش شدید قرار گرفت. پشت پیانو نشست و به مدت نیم ساعت کامل بداهه‌نوازی کرد. به طوری که حاضران از شدت شور و هیجان از خود بی‌خود شدند. برنامه‌های متعدد و شرکت در اجتماعات وقت او را کاملاً می‌گرفت و تنها چیزی که در پراگ نوشت نه

* پس از ازدواج، با مشکلات مالی فراوان روبه‌رو شد و بناچار به کار تدریس پرداخت.
* موفقیت درخشان اپرای «عروسی فیگارو» منفعتی برای خود مونتسارت نداشت.

* آخرین روزهای زندگی اش را به کار کردن بر روی «رکویتم» گذراند. اما در حین کار، به این فکر افتاد که هیچ‌گاه نمی‌تواند آن را تمام کند و از شدت خشم به گریه افتاد.

* در طول سالهای ۱۷۸۱ تا ۱۷۹۰، مونتسارت دو بیست اثر متنوع خلق کرد.

Adagio

Requiem

کتابخانه ملی ایران

Andante

۲۹۶

رقص محلی برای ارکستر و شش رقص آلمانی برای ارکستر کامل بود.

به وین بازگشت و باز، در سپتامبر ۱۷۸۷، همراه با همسرش به پراگ رفت. موفقیت «فیگارو» او را به فکر تصنیف اپرای دیگری براساس افسانه‌ی دن ژوان انداخته بود. تا شب پیش از اجرای این اپرا، او ورتورش هنوز حاضر نبود. تمام شب را روی آن کار می کرد همسرش بزحمت او را بیدار نگه میداشت. سرانجام کار به پایان رسید و اپرای «دن ژوان» در اکتبر ۱۷۸۷ برای اولین بار اجرا شد.

همزمان با بازگشت او به وین، گلوک در گذشت و موتسارت امیدوار بود که اکنون امکانات بیشتری برای او به وجود آمده باشد. امپراتور شتابی به خرج نداد، اما بخاطر موفقیت اخیرش در پراگ و برای این که در وین بماند، او را با حقوق ۸۰۰ فلورین (معادل ۸۰ پوند) به عنوان رهبر ارکستر مجلسی استخدام کرد. اپرای «دن ژوان» تا مه ۱۷۸۸ در وین به اجرا درنیامد و تازه در آن زمان هم چندان مورد توجه قرار نگرفت.

وضع مالی موتسارت همچنان بد بود، اما با همه‌ی مشکلاتی که داشت، نیروی فوق العاده اش را حفظ کرده بود. در عرض شش هفته، گذشته از کارهای دیگر، آخرین و بهترین سمفونی هایش را، در «می» بمول (سمفونی شماره ۳۹)، در «سل» مینور (سمفونی شماره ۴۰) و در «دو» (سمفونی شماره ۴۱) — «ژو پیت» نوشت.

موتسارت از ابتدای زندگی اش در وین با

مدیر کتابخانه‌ی دربار دوستی یافته بود و از طریق این کتابخانه با آثار استادان بزرگ موسیقی آشنا شده بود. مطالعه‌ی دقیق و موشکافانه‌ی این آثار به کار او اعتلای بیشتری بخشید. تأثیر این مطالعه در تقریباً همه‌ی قطعاتی که از ۱۷۸۲ تا زمان مرگش در ۱۷۹۱ تصنیف کرد بخوبی مشهود است.

این اشتغالات البته وضع مادی او را بهبود نمی بخشید. به این امید که مسافرت به نحوی برایش مفید واقع شود، دعوت یکی از شاگردانش را که به برلین می رفت پذیرفت و با او به آنجا رفت. سر راهشان به برلین، در درسدن توقف کردند و در آنجا موتسارت برنامه اجرا کرد و ستایش شد. در لایپزیگ هم، در کلیسای سن توماس ارگ نواخت و حاضران را مجذوب خود کرد. به مجرد رسیدن به برلین، به دیدار پادشاه رفت که سخت مشتاق دیدن او بود. فردریک ویلیام دوم اهل موسیقی بود، و یولن سل می نواخت و ارکستر دستچین شده‌ای داشت.

در ماه مه، موتسارت برای مدت کوتاهی به لایپزیگ رفت و آنجا کنسرت داد. برنامه فقط شامل ساخته‌های تازه‌ی خودش بود و به درخواست حاضران، در پایان برنامه، مدتی به بداهه نوازی پرداخت. در بازگشت به برلین، در حضور ملکه برنامه اجرا کرد و پادشاه از او خواست چند کوارتت تصنیف کند. با این همه، مشکلات مالی همچنان به او فشار می آورد. در نامه‌ای به همسرش نوشت: «وقتی که برمی گردم، فقط خوشحال باش که پیش تو هستم

و اصلاً به پول فکر نکن.» از نظر کار خلاقه هم این سفر چندان حاصلی نداشت. تنها اثر مهمی که در این سفر ساخت واریاسیون‌هایی بود برای پیانوروی تمی از دیپور.

به وین بازگشت و به مجرد رسیدن، دست به کار ساختن کوارتت‌هایی شد که به پادشاه پروس وعده داده بود. این کوارتت‌ها مورد پسند پادشاه واقع شد و مبلغی پول برای او فرستاد.

اما وضعیت او هنوز غم‌انگیز بود و بیماری مداوم همسرش هم به مخارجش می‌افزود. در ماه اوت، «فیگارو» بعد از مدت‌ها مجدداً به روی صحنه آمد و موفقیت این اجرا، امپراتور را بر آن داشت سفارش اپرای تازه‌ای به او بدهد. این اپرا در ژانویه ۱۷۹۰ اجرا شد، اما بزودی بیماری شدید امپراتور و مرگ او در فوریه اپرا را تحت الشعاع قرار داد و توجه مردم را از آن منحرف کرد. جانشین او — لئوپولد دوم — به موسیقی علاقه‌ی چندانی نداشت و ابرهای تیره‌ای که آسمان زندگی موتسارت را پوشانیده بود هرچه بیشتر و فشرده‌تر شد.

تاجگذاری امپراتور لئوپولد در فرانکفورت به موتسارت فرصت داد آخرین سفر هنری اش را انجام دهد. در سپتامبر ۱۷۹۰، با جیب خالی، رهسپار فرانکفورت شد. در اکتبر، در تئاتر شهرداری، برنامه‌ای اجرا کرد که تماماً شامل ساخته‌های خودش بود.

سال ۱۷۹۰ در زندگی موتسارت سالی بحرانی بود. نه سال گذشته، با وجود همه‌ی دشواریها، برای او دوره‌ی پرشوری از کار خلاقه بود: در این مدت، او نزدیک به دو یست اثر متنوع

خلق کرد. ذکر همه‌ی این آثار در یک زندگینامه‌ی کوتاه میسر نیست، و ما فقط به برخی از آثار او اشاره کردیم.

در مارس ۱۷۹۰، یک آشنای قدیمی موتسارت که حالا مدیریک تئاتر کوچک شده بود، از او دعوت کرد یک اپرای خیالی براساس متنی که خودش نوشته بود بسازد. این همان «نی سحرآمیز» بود. موتسارت پس از کمی تأمل، سرانجام موافقت کرد و دست به کار شد.

در ژوئیه، در حالی که روی «نی سحرآمیز» کار می‌کرد، به او سفارش ساختن یک «رکویتیم» داده شد. در مورد دستمزد توافق شد و موتسارت با تمام توان خود به نوشتن آن پرداخت. اما یک بار دیگر از کار بازماند: این باریک دعوت فوری از بوهمیا دریافت کرد و به او مأموریت داده شد که به مناسبت تاجگذاری لئوپولد دوم در پراگ اپرای بسازد. در اثنای عزیمت به پراگ، از طرف سفارش‌دهنده‌ی رکویتیم به او پیغام رسید که باید هرچه زودتر رکویتیم را حاضر کند. موتسارت اطمینان داد که پس از بازگشت از پراگ، همه‌ی وقتش را روی آن خواهد گذاشت. در طول این سفر، بسختی روی اپرایش کار کرد. مراسم تاجگذاری در سپتامبر برگزار شد و اپرای موتسارت در تئاتر ملی پراگ، در حضور خانواده‌ی سلطنتی و شونندگان برگزیده به اجرا درآمد. اما حاضران چنان مجذوب مراسمی که برگزار می‌شد بودند که توجه اندکی به اپرا داشتند.

موتسارت، ناامید، اندوهگین و بیمار، از سفر بازگشت و بی‌معطلی به کارکردن روی اپرای

«نی سحرآمیز» پرداخت. این اپرا در آخر سپتامبر اجرا شد. در این اجرا، خود موتسارت پیانو می نواخت. شنوندگان بسردی استقبال کردند و در پایان پرده‌ی اول، موتسارت درحالی که رنگ از رخسارش پریده بود و به هیجان آمده بود، از سر جایش پاشد و تلاش دوستانش برای آرام کردن او به جایی نرسید. حاضران در پایان اپرا، برای این که بی اعتنائی اولیه را جبران کنند، خواستند موتسارت روی صحنه ظاهر شود. دوستانش موتسارت را بزور مجبور به این کار کردند. ولی به هر حال، این اپرا با هر اجرا اقبال بیشتری می یافت و بزودی به یکی از مشهورترین اپراهای موتسارت تبدیل شد.

موتسارت اکنون امیدوار بود که بتواند هم‌ی وقتش را وقف «رکوئیم» کند، اما هیجان‌ات و فعالیت‌های خسته کننده‌ی اخیر او را از پا انداخته بود. گاه و بی گاه حالت تشنج به او دست می داد و در افسردگی عمیقی فرومی رفت. همسرش بیهوده تلاش می کرد روحیه‌ی او را بهتر کند. اغلب از مرگ حرف می زد و با چشمانی اشکبار می گفت می داند که این رکوئیم را دارد برای خودش می نویسد: «مطمئنم که دیگر چیزی به پایان کارم باقی نمانده. کسی مرا مسموم کرده. این را می دانم و از این فکر نمی توانم بیرون بیایم.»

به توصیه‌ی پزشکان، همسرش متن «رکوئیم» را از دسترس او دور کرد و او به تصنیف یک «کانتاتا» پرداخت. حتی رهبری اجرا را خود به عهده گرفت. ولی بهبود حالش دیری نپایید و به بستر افتاد.

تازه حالا که دیگر خیلی دیر شده بود، در رحمت به روی او گشوده شد. به او خبر دادند که چندتن از اشراف مجارستان تصمیم گرفته اند سالانه مبلغی به او پرداخت کنند و در آمستردام هم کسی پیدا شده بود که حاضر بود در ازای تصنیف آثار به او مقرر بدهد.

وقتی که ساعت شروع برنامه تئاتر سرمی رسید، در رو یا، اجرای «نی سحرآمیز» را دنبال می کرد. فکر «رکوئیم» به طور مداوم ذهن او را به خود مشغول کرده بود. روز ۴ دسامبر ۱۷۹۱، گفت متن «رکوئیم» را برایش بیاورند و مدتی روی آن کار کرد. اما در حین کار، به این فکر افتاد که هیچ گاه نمی تواند آن را تمام کند و از شدت خشم به گریه افتاد و متن را کنسار گذاشت. ساعت یک بامداد ۵ دسامبر ۱۷۹۱، موتسارت با تب شدید تیفوس درگذشت. جسد این موسیقی دان بزرگ را در بعدازظهر روز ششم دسامبر، طی مراسم بسیار ساده‌ای، در گورستان فقرا دفن کردند.